

مناظره‌های هویتی و تحول سیاست خارجی روسیه

سجاد بهرامی مقدم^۱

علی اصغر ستوده^۲

چکیده

روسیه دل‌مشغول پاسخ به پرسش کهن "کیستی خویش" است. پاسخ‌های روسیه به این پرسش بر جهت‌گیری سیاست خارجی کشور تأثیر گذاشته است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مناظره کهن بر سر هویت ملی و اهداف اصلی سیاست خارجی روسیه دگرباره شدت گرفت. در ۱۹۹۲، نخبگانی که هویت خود را لیبرال وصف می‌نمودند با کوزیروف به تلاش‌های یلتسین برای پیوستن روسیه به اقتصاد بازار آزاد و هژمونی غرب در جهان پیوستند، اما از سوی اسلاوگرایان و اوراسیاگرایان به چالش کشیده شدند. در نتیجه با خروج لیبرال‌ها از قدرت و رشد اوراسیاگرایان سیاست خارجی روسیه دست‌خوش تغییر شد. با پایان دهه ۱۹۹۰ و در آغاز هزاره نو روسیه‌ای متجلی شد که هویت خود را نه بر اساس غرب‌گرایی و نه اوراسیاگرایی بلکه بر اساس احیای هویت طبیعی یا اصیل روسیه تعریف می‌کند. بدین ترتیب، جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه یک بار دیگر دست‌خوش تغییرات رادیکال شد. در این پژوهش با روش تبیینی تأثیر مناظره‌های هویتی درونی بر سیاست خارجی روسیه بررسی شده است. پرسش آن است که لایه‌های هویتی چه تأثیری بر فرآیند سیاست خارجی روسیه داشته‌اند؟ فرضیه نگارنده این است که "هرکدام از لایه‌های هویتی آتلانتیک‌گرایی، اسلاو‌گرایی، اوراسیاگرایی و روسیه‌گرایی اصیل، پاسخی متمایز به پرسش کیستی روسیه داده و بر این اساس غلبه هر کدام، سبب شکل‌گیری بایسته‌هایی متفاوت در سیاست خارجی روسیه شده است".

واژگان کلیدی: روسیه، سیاست خارجی، اسلاوگرایان، اوراسیاگرایان، آتلانتیک‌گرایان، هویت.

۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان (نویسنده مسؤل)، sajadbahrami@gmail.com

۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

مقدمه

هویت‌دولت‌ها تأثیری تعیین‌کننده بر رفتار آن‌ها در عرصه بین‌المللی دارد؛ بر این اساس هویت روسیه همواره عاملی مؤثر بر سیاست خارجی این کشور بوده است. از زمان شکل‌گیری رسمی امپراتوری روسیه در سال ۱۷۲۱، روسیه با پرسش بزرگ «کیستی خویش» مواجه شده است. روس‌ها در تعریف خود درخصوص این‌که «که» هستند و در رابطه با این‌که چه نقشی در صحنه بین‌المللی می‌خواهند بازی کنند، همیشه با پرسش‌هایی بزرگ مواجه بوده‌اند و پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده شده بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه تأثیراتی تعیین‌کننده داشته است. تجارب تاریخی، تبار نژادی، آیین‌های مذهبی، وضعیت ژئوپلیتیکی، ایدئولوژی‌های سیاسی، سطح توسعه‌یافتگی، تشابه یا تمایز با غرب، در امتداد بیش از سه سده گذشته منابع رجوع روسیه در جست‌وجوی پاسخ به پرسش از هویت خویش بوده است.

از قرن هفدهم امپراتوری روسیه گسترش یافت و به سرزمین‌هایی با ترکیب نژادی و مذهبی متنوعی بسط پیدا کرد، لذا روسیه دیگر نمی‌توانست هویت خویش را به سبک پیشین بر پایه مذهب ارتدوکس تعریف نماید. اوراسیاگرایی تصویری جدید از روسیه‌ای وسیع‌تر بود که در برگیرنده تبارهای نژادی غیر اسلاو و آیین‌های مذهبی غیر ارتدوکس هم می‌شد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱، تحت غلبه ایدئولوژی کمونیستی، مسکو نقش و هویت خویش را بر ایده‌های سوسیالیستی و جایگاه ابرقدرتی قرار داده بود. زوال کمونیسم و ازدست رفتن جایگاه ابرقدرتی دگر باره روسیه را دست‌خوش اغتشاش‌های هویتی کرده و در نتیجه روسیه به فکر جست‌وجوی جایگاه خویش در جهان افتاده است. به عبارت دیگر، با فروپاشی شوروری سیاست خارجی روسیه وارد یک دوره انتقالی شده است که در این دوره شاهد غلبه سه جریان آتلانتیک‌گرایی در طول نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، اوراسیایی‌گرایی در طول نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و روسیه-گرایی اصیل از ۲۰۰۰ تا کنون بر سیاست خارجی این کشور هستیم. در مواجهه با این سه جریان اسلاوگرایی به عنوان یک رویکرد انتقادی محسوب می‌شود که همواره رویکردهای غالب بر فرآیند سیاست خارجی روسیه را در برهه‌های مختلف زمانی مورد انتقاد قرار داده و از عوامل تأثیرگذار در تغییر سیاست خارجی روسیه محسوب می‌شود.

در پژوهش حاضر سعی بر آن است که مناظره‌های درونی هویت ملی روسیه و ظهور هویت نوین روسیه‌گرایی اصیل و تأثیراتی که بر سیاست خارجی روسیه دارند، مورد بررسی قرار گیرد. در همین راستا هدف اصلی این مقاله پاسخ‌گویی به این پرسش است که لایه‌های هویتی چه تأثیری بر فرآیند سیاست خارجی روسیه داشته است؟ فرضیه پژوهش این است که: هرکدام از لایه‌های هویتی آتلانتیک‌گرایی،

اسلاوگرایی، اوراسیاگرایی و روسیه گرایی اصیل پاسخی متمایز به پرسش کیستی روسیه داده و بر این اساس غلبه هر کدام، سبب شکل‌گیری بایسته‌هایی متفاوت در سیاست خارجی روسیه شده است.

۱- پیشینه پژوهش

در زمینه سیاست خارجی روسیه پژوهش‌های متعددی انجام شده است و هر کدام از زوایای متمایز و یا مشابهی به سیاست خارجی روسیه پرداخته‌اند که در ادامه به چند اثر برجسته در این حوزه اشاره خواهد شد. تدهوف در کتاب «تکوین اجتماعی سیاست خارجی: هویت و سیاست خارجی روسیه»، هم‌زمان دو دغدغه مهم پژوهشی خود را پیش برده است؛ از سویی سعی کرده است که نشان دهد تکوین‌گرایی به‌عنوان نظریه‌ای در رشته روابط بین‌الملل توانایی تبیین امور بین‌المللی را دارد، و از سویی دیگر به بررسی تأثیراتی پرداخته که هویت درونی بر سیاست خارجی مسکو داشته است. این اثر تدهوف اثری برجسته است، اما به دوره زمانی پس از درگذشت استالین تا پایان دوره یلتسین محدود شده و به بررسی دوره پوتین نپرداخته و به‌علاوه بیش از هر چیزی دل‌مشغول توانایی تبیین نظریه‌های تکوین‌گرایانه و درک هویت روسیه است (Hopf, 2002).

در یک اثر برجسته دیگر جفری مانکوف در کتاب «سیاست خارجی روسیه: بازگشت سیاست قدرت بزرگ»، که توسط انتشارات رومن به چاپ رسیده است، به بررسی کنش پیچیده روسیه با اروپا، ایالات متحده، کشورهای آسیایی و همسایگانش پرداخته است. مانکوف بر این باور است که روسیه در دوره پس از جنگ سرد استراتژی احیای وضعیت قدرت بزرگ را پی‌گیری نموده و سیاست روسیه بر اساس جست‌وجوی وضعیت قدرت بزرگ قابل درک است. مانکوف به هویت درونی روسیه نپرداخته و شاخص‌های متمایزی را که هر کدام از لایه‌های هویتی روسیه برای تعریف وضعیت قدرت بزرگ دارند ذکر نموده است (Mankoff, 2009).

در کتاب «روسیه بر لبه پرتگاه»، ادیث کلاوس به بررسی بحران‌هایی پرداخته که در دو دهه گذشته مسکو را به خود مشغول نموده است. موضوع اصلی کتاب کلاوس، بحران هویتی است که پس از فروپاشی شوروی روسیه را فراگرفته است. کلاوس بر این باور است که در دوره شوروی مسکو بر اساس ایدئولوژی سوسیالیستی و میزان توان نظامی و صنعتی که داشت، نقش یک ابرقدرت را برای خویش ترسیم نموده بود و بر این اساس نیز در عرصه سیاست جهانی رفتار می‌نمود. اما پس از فروپاشی شوروی روسیه نتوانسته است نقش و جایگاه خود را در جهان ترسیم نماید و پرسش‌های هویتی برای روسیه هم‌چنان بی‌پاسخ باقی مانده‌اند. این اثر متعلق به بیش از دو دهه گذشته است و نه تنها به طور مشخص به

مناظره‌های درونی هویت ملی روسیه در دو دهه گذشته نپرداخته و سیاست خارجی روسیه را نیز از این منظر تشریح ننموده، بلکه بر بحران هویتی مسکو متمرکز است (Clowes, 2011).

یک اثر دیگر، «سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی» اثر آ.گ. زادوخین است که در این کتاب صرفاً به مسأله عوامل مؤثر بر شکل‌گیری هویت روسیه از منظر تاریخی نگریسته شده و به جایگاه مناظره‌های هویتی در تحولات سیاست خارجی روسیه از ۱۹۹۱ تاکنون توجه نشده است. این کتاب توسط جهانگیر کرمی در فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

در منابع فارسی نیز می‌توان به کتاب «سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه» اشاره کرد که توسط الهه کولایی نگاشته شده است. این کتاب به بررسی ساختار سیاسی و اوضاع اجتماعی روسیه می‌پردازد (کولایی، ۱۳۷۶). اثر دیگر، مقاله جهانگیر کرمی با عنوان «هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک» است که در فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز منتشر شده است. این پژوهش‌ها به‌رغم توجه به منابع هویت‌ساز روسیه، همچون سایر آثار پژوهشی که در خصوص سیاست خارجی روسیه نگاشته شده‌اند به تحول هویتی که در دو دهه گذشته در درون روسیه رخ داده و سبب شکل‌گیری هویت روسیه‌گرایی اصیل شده است، نپرداخته‌اند.

۲- چارچوب تئوریک: تکوین‌گرایی

والتر در «نظریه سیاست بین‌الملل» بر این است که ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی است که رفتار واحدها را تعیین می‌کند و فشار ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی موجب می‌شود که دولت‌ها فارغ از ویژگی‌های درونی و یا هویت‌شان همگی رفتاری مشابه در سیاست بین‌الملل داشته باشند (Waltz, 1979). بر این اساس، در واقع الزامات ساختاری و یا به عبارتی انگیزش بقا در آنارشی، دولت‌ها را ناگزیر از تقلای قدرت به مثابه رفتاری یکسان می‌نماید (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۲۹۰).

ونت با نقد نظریه رئالیسم ساختاری والتز این دیدگاه را ارائه کرده که سیاست بین‌الملل واقعیتی است که به شکل اجتماعی ساخته و پرداخته شده است. ونت بین نیروهای مادی و نیروهای معنایی در حیات بین‌المللی تمایز قائل می‌شود و بر این باور است که هنگامی که بین نیروهای مادی و نیروهای معنایی تمیز قائل شویم می‌توانیم تبیین حیات اجتماعی را آغاز نماییم. ونت بر آن است که جهان اجتماعی یک واقعیت است، اما واقعیتی غیر مادی و در عین حال قابل شناخت (ونت، ۱۳۸۴، ص ۲۲۱). بر این اساس، ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی یک واقعیت مادی و لایتغیر نیست بلکه یک واقعیت معنایی یا یک فرهنگ است که به مثابه یکی از سه فرهنگ هابزی، لاکی و یا کانتی تکوین می‌یابد و غلبه هر کدام از فرهنگ‌های سه‌گانه آنارشی پیامدهایی متفاوت برای دولت‌ها خواهد داشت (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۲۹۳). بنابراین

ساختار آنا‌رشی بیش از آن که مادی باشد پدیده‌ای فرهنگی و معنایی است که بسته به غلبه هر کدام از فرهنگ‌های سه‌گانه، منطق‌هایی متمایز خواهد داشت (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۳۵). در فرهنگ هابزی دولت‌ها دشمنان یکدیگر دانسته می‌شوند، در فرهنگ لاک‌ی دولت‌ها برای یکدیگر به مثابه رقیب هستند و در فرهنگ کانتی نیز دولت‌ها برای یکدیگر به مثابه دوست هستند. با توجه به سه فرهنگ متفاوت از آنا‌رشی سه منطق متفاوت از آن نیز وجود دارد. ونت از سویی نیز بر آن است که دولت‌ها به مثابه مهم‌ترین بازیگران در سیاست بین‌الملل کنش‌گرانی عمیقاً اجتماعی هستند و منافع دولت‌ها نیز درون زاد است؛ به این معنا که منافع دولت‌ها چیزی مسلم و از پیش داده شده نیست بلکه برآمده از معانی بین‌الذلهانی است و همان‌گونه که معانی بین‌الذلهانی تغییر می‌نمایند ارجحیت‌ها و منافع دولت نیز تغییر می‌کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۲۹۶).

ونت سعی در تبیین سیاست بین‌الملل دارد و آن‌گونه که اذعان دارد، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل تبیینی تکوین‌گرایانه از سیاست بین‌المللی است که برای درک سیاست خارجی دولت‌ها ارائه نشده است، اما پژوهش‌گران برای بررسی سیاست خارجی دولت‌ها تکوین‌گرایی ونت را به کار بسته‌اند. از این چشم‌انداز، هویت دولت‌ها چیزی است که در بستر تاریخی تکوین می‌یابد. هویت مهم‌ترین مؤلفه در تعیین سیاست خارجی دولت‌هاست. از دیدگاه وی، هویت خصوصیتی است که دولت‌ها به عنوان کنش‌گران نیت‌مند دارند و موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری آن‌ها می‌شود. به عبارت دیگر، هویت یک ویژگی معنایی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنش‌گران از خود دارد و در چهارچوب جهانی خاص که به طور اجتماعی ساخته شده است، معنا پیدا می‌کند. هویت "کیستی" دولت‌ها را تعریف می‌کند و ارجحیت‌ها و منافع دولت‌ها را شکل می‌دهد. هویت دولت‌ها دست‌خوش تحول می‌شود و در پی آن رفتار بیرونی یا سیاست خارجی دولت‌ها نیز تغییر می‌نماید (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶). از دیدگاه ونت، هر کدام از دولت‌ها در نظام بین‌الملل نوعی هویت دارند که به رفتار آن‌ها در نظام بین‌المللی شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آن‌ها را امکان‌پذیر می‌کند. این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، عاملی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶).

در ادامه از این چشم‌انداز به بررسی تکوین هویت درونی روسیه و تأثیر آن بر سیاست خارجی‌اش پرداخته خواهد شد. بر این اساس، هویت روسیه به عنوان یک عامل مهم بر شکل‌گیری سیاست خارجی و استراتژی‌های امنیتی این کشور در دوره پس از جنگ سرد تأثیری تعیین‌کننده داشته است. در واقع هویت درونی، کیستی یک دولت را تعیین و نقش و جایگاه یک دولت را در عرصه بین‌المللی تعریف می‌نماید.

هویت روسیه کیستی این دولت را تعریف نموده و منافع و ترجیحات آن را شکل می‌دهد. هویت درونی دولت‌ها ازلی و ابدی نیست و تحت تأثیر عوامل گوناگون و در بستر زمان متحول و موجب بازتعریف منافع و ارجیحت‌های دولت‌ها می‌شود.

۳- مناظره‌های درونی هویت ملی روسیه: در جست‌وجوی هویت ملی

از دورهٔ پتر کبیر پرسش از هویت روسیه بر نگرش نخبگان روسیه نسبت به جهان بیرونی و سیاست خارجی کشور تأثیر گذار بوده است (دهشیار، ۱۳۹۲). همچنین در طول سده‌های گذشته هویت روسیه یک هویت پویا بوده که تحت تأثیر عوامل درونی و یا بیرونی متحول شده است. در سده بیستم هویت روسیه تحت تأثیر ۷۰ سال سلطهٔ کمونیسم قرار گرفت. کمونیست‌ها با بدبینی به سنت‌های کهن در روسیه می‌نگریستند. از طرفی لیبرال‌ها نیز نگرشی بدبینانه در مورد سنت‌های گذشته روسیه دارند، اما اسلاو‌گراها سنت‌های کهن روسیه را میراثی باشکوه تلقی می‌کنند (Hopf, 2002, pp. 53-64). سنت‌های تاریخی در روسیه، گرایش‌های نژادی اسلاو و غیراسلاو، مذهب ارتدوکس و گسترش جغرافیایی روسیه از اروپا تا آسیا همواره منابعی برای ظهور تعریف‌های گوناگونی از هویت روسیه بوده‌اند. تعاریف هویت روسیه وجوه مشترکی هم دارند. این تعاریف همگی روسیه را یک قدرت بزرگ توصیف می‌کنند، هر چند برخی از وجوه این تعاریف ریشه‌هایی کهن دارند. در چارچوب سیاست خارجی، چنین ایده‌هایی ریشه‌هایی عمیق در هویت تمدنی و جغرافیایی روسیه دارند. اگر چه بسیاری از روس‌ها خودشان را روسی و کشورشان را روسیه می‌دانند، اما در پس ذهن آن‌ها اتحاد جماهیر شوروی را بخشی از هویت گذشته خویش تصور و روسیه را نمایندهٔ تمدن ارتدوکس می‌دانند (Legvold, 2001, p.112). بخش‌هایی از جامعهٔ روس‌ها نیز خود را اوراسیایی و کشورشان را نیز کشوری اوراسیایی می‌خوانند و یک هویت تلفیقی برای روسیه قایل هستند (سنایی و کرمی، ۱۳۸۵، ص ۳۶). در ادامه این روند پس از فروپاشی شوروی پرسش‌های هویتی مجدداً در روسیه برجسته شدند. مناظره بر سر جایگاه تمدنی، پرسش از بی‌همتایی، میراث اسلاو، حس-اروپایی بودن و اوراسیاگرایی، موجب تمایز گرایش نخبگان سیاسی شده است (بیلینگتون، ۱۳۸۵، ص ۳۸). در دورهٔ یلتسین پرسش از هویت و موضوع‌های هویتی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تقسیم‌بندی جامعهٔ روسیه ظاهر و به منبعی برای کشمکش پایدار بر سر جهت‌گیری سیاست خارجی کشور تبدیل شد (Hopf, 2002, pp.53-61). در بدو فروپاشی شوروی در مسکو در خصوص سیاست خارجی کشور و مسیر فراروی روسیه در محیط بین‌المللی اجماعی وجود نداشت (Gorodetsky, 2013, p.80). پس از آن، آتلانتیک‌گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی برجسته‌ترین دیدگاه‌ها را در خصوص هویت و سیاست خارجی روسیه ارائه کردند (پریماکف، ۱۳۹۱). از اوایل دههٔ اول قرن بیستم و یکم، یک لایهٔ هویتی جدید

ظاهر شده که برای روسیه یک هویت اصیل قائل است. این دیدگاه هویتی سیاست خارجی متمایزی نسبت به دهه ۹۰ برای کشور ترسیم کرده است.

۴- دیدگاه هویتی آتلانتیک‌گرایی (لیبرال‌ها) و بایسته‌های سیاست خارجی

آتلانتیک‌گرایی یکی از لایه‌های درونی هویت روسیه است. آتلانتیک‌گرایان روسیه را جزئی از تمدن غرب می‌دانند و در تضاد با اسلاوگرایی، بر اصول و ارزش‌های مشترک روسیه و کشورهای اروپای غربی تأکید می‌کنند. در طول سه قرن گذشته عوامل مختلفی اهمیت اروپا را برای روسیه برجسته کرده است. در همین راستا، آتلانتیک‌گراها علاوه بر تأکید بر ارزش‌های مشترک روسیه با قدرت‌های غرب اروپا، بر اهمیت هم‌گرایی روسیه با دولت‌های اروپای غربی برای توسعه بیشتر روسیه تأکید می‌کنند (Legvold, 2001, p.62). فروپاشی شوروی این تصور را در روسیه تقویت کرد که عضوی از تمدن غربی است و اصول و میثاق‌های مشترکی با سایر دولت‌های صنعتی غرب اروپا دارد. گروهی از روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران، اقشار فرهنگی و سیاست‌مداران روسیه چنین تصویری از هویت روسیه دارند. آندره کوزیروف، نخستین وزیر امور خارجه روسیه (اوت ۱۹۹۱ تا دسامبر ۱۹۹۲)، یکی از برجسته‌ترین معتقدان به این طرز تفکر بود (Legvold, 2007, pp.73-81).

در نیمه اول دوران ۸ ساله ریاست جمهوری بوریس یتسین در دهه ۱۹۹۰، دیدگاه هویتی آتلانتیک‌گرایی عنصر تعیین‌کننده سیاست خارجی روسیه بود. مقام‌هایی که روسیه را بر اساس این لایه هویتی درک می‌کردند باور داشتند که مهم‌ترین وظیفه سیاست خارجی روسیه تسهیل در امر پیوستن این کشور به باشگاه کشورهای دموکراتیک در غرب قاره وسیع اروپا با اقتصاد بازار است. البته این کار می‌بایست با یک مبنای برابر و بدون هر گونه فشار تبعیض‌آمیز در پیوستن روسیه مثلاً به ناتو انجام می‌پذیرفت. روسیه این مسیر را با پیوستن به سازمان همکاری و امنیت اروپا شروع کرد. روسیه معتقد بود که این سازمان می‌تواند امنیت را از ونکوور تا ولادی‌وستک در کرانه اقیانوس آرام تضمین نماید. روسیه همکاری خود را در دوره غرب‌گراها با اتحادیه اروپا، سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه و گروه هفت گسترش داد (پریماکف، ۱۳۹۱، ص ۳۸). از طرف دیگر، آتلانتیک‌گراها باور داشتند که بهتر است روسیه فعالیت‌های خود را در جمهوری‌های به‌جامانده از شوروی سابق که خارج از نزدیک خوانده می‌شدند، کاهش دهد. بر اثر نبود هم‌خوانی با واقعیت تحولات جهانی که مهم‌ترین آن عدم وفاداری غرب به تعهداتی بود که در آستانه فروپاشی شوروی به مقامات کرملین داده بودند، در هواداران این تفکر انشعاب روی داد. بدین ترتیب، آتلانتیک‌گراها به دو دسته تقسیم شدند؛ ۱- طرفداران کوزیروف: آنان معتقد بودند که راهی برای روسیه به‌جز همکاری تمام و کمال با غرب متصور نیست. کوزیروف خود معتقد بود

که هرگونه همکاری با کشورهای باکشورهایی که در نگاه آمریکا به‌عنوان «تک‌زی» شناخته شده‌اند، برای روسیه مضر است. کوزیروف بارها از ملاقات با وزیر امور خارجه وقت ایران طفره رفت، این اقدام تأکیدی بر هویت اروپایی روسیه بود. ۲- سیاست‌مداران لیبرال: این دسته مدعی بودند که می‌توان علاوه بر داشتن یک تعامل مدنی با غرب قاره اروپا و آمریکای شمالی، با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نیز روابط عادی داشت (Crow, 1992, p.28).

تأثیرات غلبه آتلانتیک‌گرایی بر کرملین در دوره کوزیروف روسیه را به‌سوی همکاری با «دیگر» کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی سوق می‌داد. از جمله در ملاقات ژوئن ۱۹۹۲ بین یلتسین و جورج بوش، یلتسین پیشنهاد بوش را برای کاهش سلاح‌های هسته‌ای پذیرفت (بیلینگتون، ۱۳۸۵، ص ۳۲). درون روسیه مارکسیست‌ها و ملی‌گراها به‌شدت به مخالفت با سیاست‌های بوریس یلتسین برخاستند. مخالفان در دوما اکثریت غالب کرسی‌ها را در اختیار داشتند، اما یلتسین در برابر مخالفان ایستاد و دوما را ناتوان کرد. پس از آن سازمان ملل متحد روسیه را به‌عنوان جانشین اتحاد جماهیر شوروی شناسایی کرد و روسیه کرسی دائمی شوروی را در شورای امنیت کسب و مسؤولیت حفاظت از سلاح‌های هسته‌ای شوروی سابق و نمایندگی‌های دیپلماتیک شوروی را در کشورهای خارجی پذیرفت (Lynch, 2001, pp.7-31). در ۳۱ مارس ۱۹۹۲، کوزیروف اعلام کرد که روسیه برای حفظ وضعیت قدرت بزرگ بایستی بخشی از دنیای پیشرفته صنعتی باشد. او از ضرورت پیوستن روسیه به اروپای غربی و آمریکا می‌گفت (MacFarlane, 2002).

کوزیروف تأکید داشت که روسیه به گسترش همکاری با ایالات متحده و اروپا بر اساس ارزش‌های مشترک چشم دوخته است. در هم‌سویی با کوزیروف، یلتسین در ۱۵ جولای ۱۹۹۲ اظهار داشت که روسیه سیاست دشمنی با آمریکا و اروپا را در دستور کار ندارد. اما در ادامه گفت که علاوه بر این، به سوی شرق باز خواهد گشت و روابط نزدیکی با چین، ژاپن، کره جنوبی، ایران و ترکیه برقرار خواهد کرد. این اظهارات یلتسین تجلی معمایی است که روسیه در عرصه سیاست خارجی با آن روبه‌روست که متأثر از مناظره‌های هویتی و انتقاد دیدگاه‌های مخالف درونی است (Aron, 1998, pp.78-83). اظهارات و مواضع کوزیروف نشان می‌داد که روسیه ضمن ترک نقش ابرقدرتی اتحاد جماهیر شوروی در پی احیای وضعیت روسیه بر اساس معیارها و استانداردهای دولت‌های پیشرفته غربی است (Kapstein and Mastanduno, 1999, pp.218-60).

در بهار ۱۹۹۲ مناظره لیبرال‌ها و محافظه‌کاران شدت بیش‌تری یافت و ملی‌گرایان با تأکید بر سنت‌های گذشته تزاری و امپراتوری از بازسازی روسیه به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی حمایت و یلتسین و کوزیروف را که دارای گرایش‌های لیبرالی بودند به‌شدت مورد انتقاد قرار دادند (Bazhanov, 1999, p.28). آن‌ها از یلتسین انتقاد می‌کردند که نقش ابرقدرتی روسیه بر پایه سلاح‌های هسته‌ای و توان سهمگین نظامی کشور را ترک کرده است (Legvold, 2001, pp.62-57). در واقع آن‌ها باور داشتند که روسیه کشوری منحصر به‌فرد است و نبایستی در صدد جذب تجارب دولت‌های اروپای غربی یا ایالات متحده باشد. علاوه بر محافظه‌کاران ملی‌گرا، اوراسیا‌گرایان نیز سیاست خارجی یلتسین و کوزیروف را مورد انتقاد قرار دادند.

آن‌ها لایه‌های هویت پیوندی روسیه را به‌عنوان تلفیقی از هویت آسیایی و اروپایی برجسته می‌نمودند و با تأکید بر ویژگی‌های منحصر به‌فرد روسیه یک مسؤولیت تاریخی برای روسیه قائل شدند (Light, 2001, pp.87-89). مؤلفه‌های مورد تأکید اوراسیا‌گرایان عبارت بود از این‌که روسیه گرایش مذهبی ارتدوکس دارد و بیش از آن که سکولار باشد دارای یک عظمت روحی است، همچنین روسیه از لحاظ ژئوپلیتیکی جایگاهی منحصر به‌فرد در جهان دارد (Drezner, 2001). اوراسیا‌گرایان یلتسین را به علت تمرکز بر گسترش روابط با غرب مورد سرزنش قرار دادند. آن‌ها باور داشتند که روسیه می‌بایست سیاستی چند جانبه را در عرصه بین‌المللی پی‌گیری کند، این در حالی بود که کوزیروف و یلتسین با گرایش لیبرال، سیاست خارجی آتلانتیک‌گرایانه را پی‌گیری و در صدد بودند که روسیه را به بخشی از نظم هژمونیک غربی تبدیل کنند (Garnett, 1997, pp.61-76).

اوراسیا‌گرایان، محافظه‌کاران ملی‌گرا و لیبرال‌های حول این ایده توافق داشتند که روسیه می‌بایست وضعیت قدرت بزرگ را حفظ نماید، اما هر کدام از آن‌ها محک‌ها و استانداردهای متفاوتی برای ارزیابی تحقق وضعیت قدرت بزرگ داشتند (Mandelbaum, 1998, p.89). الگویی که لیبرال‌ها برای تحقق وضعیت قدرت بزرگ روسیه مورد توجه قرار داده بودند، از منظر محافظه‌کاران ملی‌گرا به حاشیه‌ای شدن روسیه در نظم هژمونیک غربی منجر می‌شد. لیبرال‌ها نیز اوراسیا‌گرایان و محافظه‌کاران را مورد انتقاد قرار می‌دادند که وضعیت روسیه را بر اساس استانداردهای نوین تمدن بشری مورد ارزیابی قرار نمی‌دهند و بیش از آن‌چه که واقعیت دارد بر اختلاف‌ها و تفاوت‌های روسیه با کشورهای اروپایی تأکید می‌نمایند. اوراسیا‌گرایان از دست رفتن نفوذ روسیه را ناشی از سیاست‌های آتلانتیک‌گرایانه حکومت می‌دانستند. افزایش نفوذ ایالات متحده، ایران و ترکیه در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی نیز موجب تقویت انتقاد اوراسیا‌گرایان از جهت‌گیری لیبرال و آتلانتیک‌گرایانه حکومت شد و در نتیجه کشمکش بر سر تعریف

هویت ملی به تنش بر سر جهت‌گیری در سیاست خارجی روسیه انجامید (Dobriansky, 2000, pp.135-144).

الکسی وایسلو با گرایش اوراسیاگرایانه در مارس ۱۹۹۲ اظهار داشت برای تهدیداتی که از جانب جنوب منافع کشور را به خطر انداخته باید سریعاً اقدام شود و روسیه باید همکاری با کشورهای اسلامی را از آسیای میانه تا اقیانوس هند گسترش دهد (Kozhemiakin, 1997, pp 49-74). در بهار ۱۹۹۲ رسانه‌های محافظه‌کاران و اوراسیاگرایان رشد نموده بودند. روزنامه دن که دیدگاه‌های اوراسیاگرایان را انعکاس می‌داد در یکی از شماره‌هایش در بهار ۱۹۹۲ در مقاله‌ای با عنوان «مردم ما» چنین نوشته بود که، مردم ما در حس ژئوپلیتیک روسیه اوراسیایی هستند. آن‌ها نه تنها اسلاو، که تاتار و اویغور هم هستند. این روزنامه، آتلانتیک‌گرایان را مورد انتقاد قرار می‌داد و بر تمایزات روسیه از کشورهای اروپایی تأکید می‌نمود و از طرفی نیز اسلاوگرایان را مورد انتقاد قرار می‌داد که بیش از واقعیت متکثر روسیه بر هویت اسلاوها تأکید می‌نمایند (Adomeit, 1995, pp.35-68).

اسلاوها که حمایت‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی را از دست داده بودند برای حفظ وضعیت نسبی درگیر مبارزات سیاسی و حتی خونین با سایر ملیت‌ها شده بودند. در مولداوی تنش‌های قومی رشد یافته بود و به کشته شدن تعدادی از اسلاوتبارها انجامید، اما یلتسین آن‌گونه که مورد انتظار محافظه‌کاران ملی‌گرا بود از اسلاوتبارها حمایت نکرد. عدم حمایت قاطع از اسلاوتبارها در کشورهای سابق بلوک شرق لبه انتقاد اسلاوگرایان را از حکومت تندتر می‌نمود (Chafetz, 1997, pp.661-88). در مرکز انتقادات از کوزیروف، عدم حمایت قاطع حکومت از اقلیت‌های اسلاوتبار بود. اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع نیز کم‌ترین منافع و موفقیتی را نشان نمی‌داد. بوریس یلتسین حق حاکمیت روسیه را به مرزهای سرزمینی این کشور محدود می‌دانست و طی توافقی با اوکراین حاکمیت اوکراین بر کریمه را شناسایی کرده بود. تسلیکو از این که بوریس یلتسین بدون حمایت از حقوق اسلاوها از حق حاکمیت کشورهای حوزه بالتیک حمایت کرده است، انتقاد کرد (Malcolm, 1996). آتلانتیک‌گرایی که به طور خاص با نام «کوزیروف» نخستین وزیر امور خارجه یلتسین گره خورده بود، در پی شکست اصلاحات غرب‌گرایانه، ترس از گسترش نفوذ غرب به منطقه «خارج نزدیک» و روی کار آمدن جریان‌های ملی‌گرا در پارلمان این کشور ناکام ماند و با برکناری کوزیروف نهایتاً روسیه در رویکرد سیاست خارجی خود تجدید نظر کرد.

۵- دیدگاه هویتی اوراسیاگرایان و بایسته‌های سیاست خارجی

تعریف اوراسیاگرایان از هویت روسیه با تعریف آتلانتیک‌گرایان و یا اسلاوگرایان فرق دارد. آن‌ها تأکید می‌نمایند که روسیه یک هویت تلفیقی آسیایی و اروپایی دارد. آن‌ها بُعد جغرافیایی روسیه را

برجسته کرده و بر این باورند که روسیه اگر خود را تنها اروپایی یا تنها آسیایی تصور نماید برای منافع ملی کشور زیان‌بخش خواهد بود. اوراسیا‌گرایان بر این باورند که ادغام روسیه در اروپا و یا آسیا موجب حاشیه‌ای شدن روسیه در عرصه سیاست خارجی می‌شود و روسیه گرفتار مسایل ناشی از موانع تطابق خویش با فرهنگ و تمدن اروپایی و یا آسیایی خواهد شد (پریماکف، ۱۳۹۱، ص ۶۸). در واقع منطق اوراسیا‌گرایی بیش از منطقه اوراسیا بر بُعد جهانی جایگاه روسیه میان شرق و غرب تأکید می‌نماید و از چشم‌انداز جهانی بر این باور است که روسیه می‌بایست با مراکز متعدد قدرت و نفوذ در جهان تعامل داشته باشد (Legvold, 2001:62-75). به عبارتی آن‌ها به گسترش تعامل روسیه با قدرت‌های مهم غربی و شرقی باور دارند و از روابط روسیه با ایالات متحده، قدرت‌های اروپایی، چین، ژاپن، ایران و سایر دولت‌های جهان حمایت می‌کنند (سنایی و کرمی، ۱۳۸۵، ص ۴۲).

پس از برکناری کوزیروف، پریماکف وزیر امور خارجه روسی شد. برخلاف کوزیروف، پریماکف به اوراسیا‌گرایان و ملی‌گرایان محافظه‌کار نزدیک بود. پریماکف نقش مهمی در تحول سیاست خارجی روسیه داشت. وی از دهه ۱۹۶۰ در خصوص موضوع‌هایی از قبیل کاهش سلاح‌های هسته‌ای و همکاری با غرب، همواره مواضعی محافظه‌کارانه اتخاذ کرده بود. پریماکف اشتیاقی برای ادغام روسیه در نظم هژمونیک غربی نداشت و به شدت مخالف تبعیت روسیه از خط‌مشی‌های سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده بود (Prizel, 1998, pp.111-114). بر این اساس از ۱۹۹۳ رمانتیک‌گرایی آتلانتیک‌گرایان جای خود را به سیاست‌های غیر منعطف‌تر در برابر غرب داد. بوریس یلتسین از آوریل ۱۹۹۳ نشان داد که به محافظه‌کاران نزدیک‌تر شده است. در آوریل ۱۹۹۳، بوریس یلتسین به کشورهای اروپای شرقی به‌عنوان حوزه سنتی نفوذ روسیه اشاره کرد و کشورهای اروپای غربی را به همکاری با ایالات متحده برای آسیب رسانیدن به منافع روسیه متهم نمود. یلتسین در عمل نیز سعی نمود که راه حل‌هایی برای حل اختلاف‌ها با ژاپن که یک کشور آسیایی محسوب می‌شد ارائه نماید (Tsygankov, 1997, pp.247-68). او همچنین در صدد برآمد که روابط مسکو و پکن را بهبود ببخشد، اما مهم‌ترین دگرگونی در سیاست خارجی یلتسین اولویت قابل شدن برای حفاظت از نفوذ روسیه در «خارج نزدیک» بود. بوریس یلتسین مفهوم بزرگ‌ترین مسؤولیت برای هم‌گرایی را در خصوص سیاست روسیه در خارج نزدیک به کار برد و اظهار داشت که روسیه برای حفظ وضعیت قدرت بزرگ به ضرورت حفاظت از حوزه نفوذش در خارج نزدیک واقف شده است (پریماکف، ۱۳۹۱، ص ۵۶).

اوراسیاگرایان به صورت کلی از رفتار غرب در برابر روسیه در سال‌های پس از فروپاشی شوروی و باز نشدن درب‌های سازمان‌های بین‌المللی غربی به روی روسیه به شدت ناخشنود بودند و سعی می‌نمودند که روسیه را متقاعد نمایند که در دوره کوزیروف، غرب روسیه را تحقیر کرده و سیاست خارجی کشور می‌بایست از تأکید بر هم‌گرایی با اروپا به گسترش روابط با پهنه وسیع اوراسیا از حوزه پاسیفیک تا اقیانوس اطلس دگرگون شود (Light, 2001, pp. 78-79).

تفسیر از اندیشه اوراسیاگرایی منعکس‌کننده الزامات ژئوپلیتیک روسیه است. به باور اوراسیاگرایان روسیه نیازمند روابط باثبات با شرق و غرب است، اما همچون دیدگاه "قلب زمین" مکیندر، منطقه اصلی برای مانور سیاست خارجی روسیه را اوراسیا می‌دانند و بقیه مناطق جهان را پیرامونی تصور می‌نمایند. آن‌ها نگاه ویژه‌ای به منافع ملی روسیه دارند و بر این نظرند که منافع ملی روسیه توسط جغرافیا، تاریخ، فرهنگ و اخلاق روسی از پیش تعیین شده است (زیفرت و ناومیکن، ۱۳۹۰، ص ۸۲). در جمع‌بندی نهایی، در دوره کوزیروف مساعدت‌های نهادهای غربی و به خصوص آمریکایی به روسیه نیز عمدتاً کم و دیر هنگام بود و لیبرال‌ها نتوانستند گذار روسیه به اقتصاد بازار و دمکراسی را با موفقیت به پیش ببرند، در نتیجه فرصت برای رشد اوراسیاگرایان مساعد و با به قدرت رسیدن پریماکف ایده‌های اوراسیاگرایان بر سیاست خارجی کشور تأثیرگذار شد. در نتیجه این فرآیند، روسیه جهت‌گیری هم‌گرایی و ادغام در اروپا را ترک نمود و به سیاست‌هایی نامتعطف‌تر در برابر غرب روی آورد.

۵-۱- دیدگاه هویتی اسلاوگرایی و بایسته‌های سیاست خارجی

یکی دیگر از تأثیرگذارترین لایه‌های هویتی روسیه، اسلاوگرایی است. اسلاوگرایی حسی عمیق در مورد هویت نژادی قوم اسلاو در روسیه است که در شکل تعهد به ارزش‌های اسلاو و حمایت از اقلیت‌های اسلاو در دیگر کشورها نمایان شده است. اسلاوگراها به شدت با نگرش آتلانتیک‌گراها و حس اروپایی بودن روسیه مخالف‌اند (Adayev, 1992). آن‌ها همچنین دیدگاه اوراسیاگرایی را در مورد هویت تلفیقی روسیه رد می‌کنند. اسلاوگراها به قدرت‌های غربی و یا آسیایی با بدبینی می‌نگرند و به غرب بی‌اعتماد هستند. در طول دهه ۱۹۹۰ اسلاوگراها خواستار تمرکز سیاست خارجی روسیه بر حوزه خارج نزدیک و دوری و اجتناب از غرب بودند. اسلاوگرایی ریشه در تاریخ سده‌های هیجدهم و نوزدهم روسیه دارد. از آن هنگام روسیه با این مسأله مواجه شده که خود را به صورت یکی از قدرت‌های صنعتی اروپای غربی درآورد و یا این که بر فضیلت‌های خویش تأکید و به اتوکراسی، ارتدوکسی و ایده‌های ذهنی ویژه خود متعهد باقی بماند (Aron, 1998, pp. 78-83). در واقع گرایش امپریالیستی در روسیه با میراث‌های مورد تأکید اسلاوگراها پیوندی نزدیک داشته است. حمایت از هسته‌ای شدن بلاروس، کناره‌گیری از همکاری

با ناتو و عدم تعهد به تحریم‌های غرب علیه سایر دولت‌ها از جمله یوگسلاوی و عراق ریشه‌هایی عمیق در حس اسلاوگرایی روسیه دارد. اسلاوگرایی بر این باور است که غرب در صدد ویران نمودن روسیه است و روسیه می‌بایست سرسختانه از منافع ملی خویش در برابر غرب دفاع کند (Hopf, 2002, pp. 65-73).

اسلاوگرایان با توجه به تعریفی که از هویت روسیه دارند بر این باورند که روسیه باید در سیاست خارجی در صدد عدم وابستگی به غرب باشد و روابطش را با کشورهای اسلاو گسترش دهد. آن‌ها معتقدند روسیه بهتر است به جای آن که پذیرای کمک‌های غرب باشد، به منابع عظیم انسانی و کانی خود اتکا کند (Hopf, 2002, pp. 65-73). آن‌ها مخالف پیوستن روسیه به نهادهای غربی هستند و آن‌را با کاهش حاکمیت دولت روسیه در داخل همسان می‌بینند (Berg & Ehin, 2013, p. 48). این دسته ائتلافی از نیروهای مختلف هستند که در صنایع نظامی، ارتش و وزارت‌خانه‌های مختلف مشغول به کارند. آنان مدافع روسیه‌ای قوی هستند که بتواند با حاکمیت قانون هرگونه بی‌ثباتی در جامعه روسیه را سرکوب نماید (Gordon, 2006). اسلاوگرایی بیش‌ترین تأثیرش را بر سیاست خارجی روسیه در قرن نوزدهم داشته است و در دوره یلتسین به‌ویژه سال‌های وزارت خارجه کوزیروف، به‌شدت سیاست خارجی او را مورد انتقاد قرار می‌دادند. در دوره یلتسین روسیه تحت فشار سیاسی اسلاوگراها به هم‌گرایی اقتصادی با کشورهای مشترک‌المنافع توجه کرد (Hill, 2006, pp 341-43) که این دستور کار برخلاف دستور کار آتلانتیک‌گراها برای ادغام در بازار جهانی بود.

۶- ظهور دیدگاه هویتی روسیه‌گرایی اصیل و بایسته‌های سیاست خارجی

از اواخر دهه ۹۰ میلادی، ولادیمیر پوتین با تأکید بر اندیشه «قدرت بزرگ» به عنوان منتقد اصلی سیاست خارجی پریماکف که از منظر او جاه‌طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل‌جویانه و ضد غربی بود ظاهر شد. پوتین تجلی ظهور یک هویت جدید در روسیه است. این هویت برخلاف آتلانتیک‌گرایی کوزیروف به مشارکت و ادغام در هژمونی غربی باور ندارد و از طرفی نیز در صدد توازن و یا تحلیل بردن هژمونی غرب نیست و روسیه را بر اساس هویتی اصیل تعریف می‌نماید که نه غربی و نه اوراسیایی است، بلکه هویتی اصیل دارد. به طور کلی از اوایل ریاست جمهوری پوتین روسیه استراتژی "رهایی از تعهد به غرب و عدم مشارکت در نظم هژمونیک غربی" را دنبال نموده است. تحولات داخلی و خارجی در تکوین هویت جدید روسیه مؤثر بوده است. به عبارتی تحولات بین‌المللی از جمله گسترش ناتو به شرق و تلاش نومحافظه‌کاران برای افزایش شکاف در قدرت ایالات متحده و روسیه، یک جانبه‌گرایی‌های ایالات متحده در زمینه پیمان کاهش سلاح‌های استراتژیک و جنگ علیه عراق موجب تقویت هویت جدید روسیه شده است. این هویت جدید در روسیه از حمایت عمیق و گسترده اجتماعی نیز برخوردار است (Toft, 2004, p. 24).

مؤلفه‌های این هویت شامل احیای یک دولت اقتدارگرا در مسکو، حمایت اجتماعی از شهروندان، حفاظت از وضعیت قدرت بزرگ و تأکید بر حاکمیت مطلق مسکو بر تمامیت فدراسیون روسیه است. این هویت جدید نه توسعه‌طلبی کمونیسم شوروی و نه جهان‌گرایی لیبرالیسم را دارد و ضمن رد استانداردهای اروپای غربی در تعریف و توصیف «قدرت بزرگ» به ایجاد یک روسیه بسیار نیرومند متعهد است. بر این اساس، روسیه جایگاه خویش را در خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف می‌نماید ولی در صدد احیای یک توازن جهانی علیه غرب هم نیست، بلکه در صدد کاهش کنش متقابل با اروپای غربی و ایالات متحده است، به‌ویژه در زمینه‌هایی که فرسایش هویت بی‌همتای روسیه را در پی دارد. (Hopf, 2009, pp.1-5).

در دوره پوتین، غرب به طور متناقضی نقش مهمی در بقای نظام سیاسی و جامعه روسیه ایفا کرده است. از یک طرف روسیه از نهادهای لیبرال و ابزارهای تکنولوژی غربی برای نوسازی جامعه خویش در دنیایی مدرن که در آن زندگی می‌کند استفاده نموده و از طرف دیگر سعی می‌نماید که هویت اصیل و یگانه خویش را حفظ و از ادغام در نظم لیبرال غربی که یک نظم هژمونیک است، خودداری نماید. در این راستا نخبگان حاکم بر روسیه از تبلیغات ضد غربی برای تثبیت جامعه حول محور قدرت شخصی استفاده و سعی می‌کنند که از این طریق جامعه روسیه را در برابر نفوذ غربی بسته و محصور نمایند. این رویکرد در گفتار پوتین زمانی نمود پیدا می‌کند که می‌گوید غرب شبیه ماست و سعی در به وجود آوردن یک بدیل از هویت روسیه برای لیبرال دموکراسی‌های اروپای غربی دارد (Tsygankov, 2013, p.89). بحران مالی ۲۰۰۸ به‌عنوان نشانه‌هایی از ضعف پارادایم لیبرال دموکراسی غربی یکی از عواملی بود که موجب تضعیف روندهای لیبرال و هوادارانش در درون روسیه شده و همچنین به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به تقویت بدیل‌های غیرلیبرال در روسیه کمک کرده است. از طرف دیگر روسیه‌گرایی اصیل بر خلاف آتلانتیک‌گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی فاقد گرایش ایدئولوژیکی است و بر عمل‌گرایی در رفتار روسیه تأکید می‌نماید (Kent, 2013, pp.51-68). از سویی این دیدگاه توصیف اوراسیاگرایان از هویت ملی روسیه را نیز نادرست می‌خواند و این باور اوراسیاگرایی را که روسیه هویتی پیوندی و تلفیقی از فرهنگ و تبار آسیایی و اروپایی است، نفی می‌کند. روسیه‌گرایی اصیل ایدئولوژی نژادی اسلاوگرایان را نیز به چالش گرفته و بیش از تأکید بر ملیت اسلاو بر ارزش ابزاری آن اصرار می‌نماید. بدین گونه در سیر جست‌وجوی روسیه برای پاسخ به پرسش بزرگ کیستی خویش و بر اثر اغتشاشات درونی دهه ۱۹۹۰، تجارب تعامل با غرب به‌ویژه گسترش فزاینده نفوذ غرب به پیرامون امنیتی روسیه در سایه گسترش ناتو و انقلاب‌های رنگین، هویتی نوین در روسیه نشو و نما یافته است که گرچه برخی از عناصر و مؤلفه‌های دیگر مناظره‌های هویتی

را دارد، اما تفاوت‌هایی برجسته با آتلانتیک‌گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی دارد. این دیدگاه هویتی به مثابه یک درک و تصویر بی‌همتا از هویت روسیه تجلی یافته است.

روی کار آمدن پوتین در ۲۰۰۰ میلادی و شکست رقبای اوراسیاگرا و اسلاوگرایی در تقلاي کسب کرسی ریاست جمهوری کشور، نخستین نشانه‌های سمبلیک از کاهش تأثیرگذاری اوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در دوره پس از یلتسین است. در نخستین دوره ریاست جمهوری پوتین که از سال ۲۰۰۰ آغاز شد، ترجیحات و اولویت‌های اوراسیاگرایی در سیاست خارجی روسیه کم‌رنگ و سپس آتلانتیک‌گرایی هرچه بیشتر به حاشیه رانده شد. گرچه در اولین دوره ریاست جمهوری پوتین جهان نظاره‌گر همکاری روسیه با ایالات متحده در جنگ بر علیه طالبان افغانستان بود، اما این همکاری‌ها بر اساس اوراسیاگرایی و یا آتلانتیک‌گرایی استوار نبود، بلکه نمودی از سیاست‌های عمل‌گرایانه و برآیندی از تحولات هویت درونی روسیه بودند. در دومین دوره ریاست جمهوری پوتین که از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ به طول انجامید روسیه بیش از چهار سال پیش‌تر از آن از غرب فاصله گرفت. در فاصله ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ که مددوف رییس جمهوری روسیه بود، پوتین در جایگاه نخست وزیری پرنفوذ باقی ماند، تا این که دگر باره در ۲۰۱۲ به ریاست جمهوری کشور برگزیده شد. اما سیاست خارجی روسیه در طول دهه گذشته بیش از آن که برآیند شخصیت پوتین بوده باشد، متأثر از تحول هویتی روسیه در دوره پس از جنگ سرد است (Kent, 2013, p.124).

تجارب دهه ۱۹۹۰ سبب تقویت این احساس در روسیه شده است که در صورت مشارکت و ادغام در نظم هژمونیک غربی این کشور وضعیتی حاشیه‌ای در این نظم خواهد داشت. بنابراین روسیه از مشارکت در بازتولید نظم هژمونیک که خود در آن وضعیت حاشیه‌ای دارد، اجتناب می‌نماید. این ایده برخلاف باور آتلانتیک‌گرایان است که در صدد ادغام روسیه در ارزش‌ها و نظم لیبرال غربی بودند، از طرفی نیز متمایز از دیدگاه اسلاوگرایان است که هدف به چالش کشیدن غرب را دنبال می‌کردند. به عبارت دیگر، روسیه در دهه گذشته نه در صدد ادغام در نظم هژمونیک غربی بوده و نه در صدد ویران کردن این نظم، بلکه به‌دور از گرایش‌های ایدئولوژیک آتلانتیک‌گرایان و اسلاوها و تعلقات اوراسیاگرایان بر عمل‌گرایی در سیاست خارجی متمرکز شده است (Hopf, 2009, pp.1-5).

این تحولات در سیاست خارجی روسیه برآیند «روسیه اصیلی» است که تکوین یافته است. مؤلفه‌های روسیه‌گرایی اصیل از استانداردهایی متمایز برای ارزیابی صحت و سقم سیاست‌های درونی و سیاست‌های خارجی‌اش استفاده می‌نماید. در واقع روسیه استانداردهای توسعه اروپای غربی و ایالات متحده را به

پرسش گرفته و در صدد پیش‌برد شیوه بی‌همتای خویش از پیش‌رفت است. بر این اساس در دهه گذشته و به‌ویژه پس از ۲۰۱۲ میلادی، فاصله روسیه از معیارها و استانداردهای لیبرال دموکراسی‌های اروپای غربی و ایالات متحده بیش‌تر شده و برخلاف نظر آتلانتیک‌گرایان به انزوای بیش‌تر از غرب روی آورده است (Aron, 2013). همچنین برخلاف اوراسیاگرایان، دولت پوتین قدرت سیاسی را در درون کشور متمرکز نموده و ملیت‌های مختلف را با محدودیت‌های بیش‌تر فرهنگی مواجه نموده است. به طور کلی در نتیجه شکل‌گیری روسیه‌گرایی اصیل، سیاست خارجی روسیه از حرکت در جهت هم‌گرایی و ادغام در غرب اجتناب و جایگاه اروپا نیز در سیاست خارجی روسیه تغییر کرده است. یعنی هر چند هنوز اروپا شریک تجاری بزرگ و ضروری روسیه محسوب می‌شود، اما روسیه بر این باور است که اروپا یک بدیل و نه یک الگوی توسعه و پیش‌رفت برای روسیه است. روسیه‌گرایی اصیل بر روسیه‌ای متحد و یکپارچه در عرصه داخلی و نیرومند در تعامل با محیط خارجی تأکید می‌نماید. روسیه‌گرایی اصیل با شیوه نوسازی مبتنی بر الگوهای اروپای غربی متفاوت است در نتیجه غرب سرمشقی برای روسیه محسوب نمی‌شود (Robinson, 2013, p.48).

در عرصه سیاست خارجی نیز روسیه فاقد انگیزه‌های ایدئولوژیک برای هم‌گرایی با اروپای غربی و ایالات متحده در زمینه امور بین‌المللی است. از طرفی پیوندهای روسیه با کشورهای آسیایی از جمله چین و ایران نیز فاقد انگیزه‌ها یا علایق اوراسیاگرایانه است بلکه بر عمل‌گرایی مبتنی است. پیوندهایی که روسیه در عرصه سیاست خارجی با کشورهای مختلف برقرار کرده است برای مسکو فاقد ارزش ذاتی است. این روابط اهمیتی ابزاری در راستای منافع ملی روسیه‌ای دارند و نه لیبرال، نه اوراسیایی یا اسلاو بلکه اصیل و طبیعی است.

روسیه‌گرایی اصیل بر سیاست خارجی روسیه در خصوص مسائل مختلف بین‌المللی تأثیر گذاشته است. در خصوص بحران سوریه، مسکو با شماری از ابتکارهای ایالات متحده در این خصوص مخالفت و از بقای رژیم بشار اسد حمایت کرده است (Hill, 2013, p.25). مسکو دیدگاه مشخص خود را که به طور فزاینده‌ای با غرب متفاوت است آشکار می‌کند و از ارائه راه‌حل‌های دیگر برای طیفی از مسائل بین‌المللی ترسی ندارد. در واقع جر و بحث بر سر سوریه بیان‌گر رقابت دیدگاه‌های متفاوت درباره مسائل همچون نظم جهانی، مسائل حاکمیت و حقوق بشر، استفاده از زور و مسؤولیت استفاده از زور است. این رقابت از پایه با رقابت جنگ سرد آمریکا و شوروی در خاورمیانه متفاوت است که اساساً درباره ایدئولوژی و تسلط بر منطقه بود (Terenin, 2013, pp.1-4).

بسیاری از کارشناسان در غرب انتظار داشتند که روسیه مواضعش را در قبال حمایت از بشار اسد تغییر داده و در محکومیت بشار اسد به غرب بپیوندد. این انتظار تا حدی به دلیل سوء تعبیر از دلایل روسیه در حمایت از اسد با تمرکز بر منافع مادی در سوریه بود. حمایت روسیه از بشار اسد به خودی خود یک هدف نیست (Bagdonas, 2012, pp.71-72)، بلکه نگرانی روسیه، از نادیده انگاشته شدن روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ است که مسکو را به حمایت از بشار اسد سوق داده است.

در پیوند با بحران اوکراین نیز، برای روسیه حضور ایالات متحده در خارج نزدیک به معنای انکار وضعیت قدرت بزرگ روسیه است. اما روسیه دست کم یک قدرت بزرگ منطقه‌ای است که می‌تواند قدرتش را در خارج نزدیک به نمایش بگذارد. به عنوان مثال، حمله به اوستیای جنوبی در ۲۰۰۸ نشانه‌ای از یک قدرت بزرگ بود. در واقع یورش روسیه به کریمه نیز پاسخی است که روسیه طی دو دهه گذشته از آن برای حفاظت از نفوذش در ایالت‌های خارج از حوزه داخلی روسیه و در راستای اثبات خود به عنوان یک قدرت بزرگ استفاده کرده است. روسیه در دهه گذشته وارد برهه جدیدی از دگرگونی‌های درونی شده است. مناظره‌های گوناگون و کشمکش درونی بین اوراسیاگرایی، آتلانتیک‌گرایی و اسلاوگرایی کم‌رنگ و یک «هویت اصیل» بر کشور غالب شده است. ساختارهای سیاسی درونی کشور نیز در جهت انسجام و هم‌گرایی سیاسی و تمرکز قدرت سیاسی متحول و در نتیجه روسیه سیاست خارجی منسجم‌تری را به نمایش گذاشته است.

نتیجه‌گیری

روسیه دل‌مشغول پاسخ به پرسش کیستی خویش است. فروپاشی شوروی موجب شد که روسیه در مورد هویت خویش و جایگاهش در سیاست بین‌الملل با پرسش‌هایی بزرگ مواجه شود. سیاست خارجی روسیه در دوره پس از جنگ سرد بازتاب پاسخ‌هایی است که به پرسش از کیستی و جایگاه روسیه در جهان داده شده است. سه دیدگاه آتلانتیک‌گرایی، اوراسیاگرایی و روسیه‌گرایی اصیل که از دل مناظره‌های هویتی درون روسیه برخاسته بودند به ترتیب در نیمه اول دهه نود، نیمه دوم دهه نود و از ۲۰۰۰ به بعد بر دستگاه سیاست‌گذاری خارجی روسیه سایه افکنده‌اند. هر کدام از این گرایش‌ها با توجه به تعریفی که از هویت روسیه دارند اهداف و الویت‌های سیاست خارجی را به گونه‌ای متفاوت تعریف و پاسخ‌های متفاوتی در مورد چگونگی نقش روسیه در سیاست بین‌الملل در دوره پس از جنگ سرد ارائه می‌دهند.

در نخستین دیدگاه یعنی آتلانتیک‌گرایان، یلتسین به همراه اولین وزیر امور خارجه‌اش کوزیروف نقش پیشین مسکو به عنوان ابرقدرت شرق - در مواجهه با غرب - را ترک کرد و مسکو را از تعهدات سنگینی که نقش ابرقدرتی دوره جنگ سرد برایش ایجاد نموده بود، رها ساخت. آتلانتیک‌گراها با حس اروپایی

بودن، قدرت روسیه را در گرو توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور بر اساس الگوها و استانداردهای اروپای غربی می‌بینند. آن‌ها وضعیت روسیه را بر اساس معیارها و استانداردهای جوامع دموکراتیک صنعتی محک می‌زنند. بنا بر این دیدگاه، روسیه می‌بایست در عرصه داخلی و خارجی از دستور کار لیبرالی پیروی کند.

اوراسیاگرایان به اهمیت ژئوپلیتیک و هویت متکثر فدراسیون روسیه تأکید می‌کنند و روسیه را با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک‌اش یک قدرت بزرگ تصور می‌نمایند، قدرتی که از آسیا تا اروپا گسترده شده است و برای ارزیابی وضعیت آن می‌بایست به ویژگی‌های منحصر به فرد روسیه توجه نمود. از این دیدگاه، حفظ قدرت روسیه در گرو عدم ادغام در غرب و یا آسیاست. این گرایش از دستور کار تنوع بخشی به سیاست خارجی روسیه حمایت می‌نماید و مخالف دستور کارهای یک سو نگرانه اسلاویست‌ها و یا آتلانتیک‌گرایان است.

اسلاویست‌ها بر ملیت اسلاو و وجوه تمایز روسیه از اروپایی‌ها و ایالات متحده تأکید می‌کنند و معیارهای آتلانتیک‌گرایان را برای ارزیابی وضعیت قدرت روسیه نادرست می‌دانند. آن‌ها محک زدن روسیه را بر اساس استانداردهای جوامع توسعه‌یافته اروپای غربی موجب حاشیه‌ای نمودن روسیه در تمدن اروپایی می‌دانند. با توجه به تعریفی که اسلاویست‌ها از هویت روسیه دارند، آن‌ها حفظ وضعیت قدرت بزرگ را در گرو نفوذ روسیه در خارج نزدیک و حمایت از اقلیت‌های اسلاو و مهم‌تر از آن روابط قوی با کشورهای اسلاو و عدم همکاری با غرب در امور بین‌المللی می‌دانند.

در نتیجه این مناظره‌های هویتی در طول دهه ۱۹۹۰، یلتسین نتوانست یک هویت یکپارچه بر کشور غالب نماید. مناظره‌های درونی و اغتشاش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تحولات بیرونی از جمله گسترش ناتو به سوی شرق، گسترش نفوذ ایالات متحده و سپس قدرت‌های هم‌جوار منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز، موجب تکوین و ظهور هویتی جدید در روسیه شده که با ورود پوتین به کاخ کرملین از اوایل قرن بیست و یکم بر فرآیند سیاست‌گذاری داخلی و خارجی کشور غالب شده است. بر اساس این هویت تکوین یافته، روسیه نه هویتی دورگه و اوراسیایی دارد و نه بر ملی‌گرایی اسلاو‌گراها تأکید می‌کند. همچنین این دیدگاه هویت لیبرال و اروپایی برای خویش قایل نیست بلکه این هویت جدید، روسیه را یک روسیه اصیل تعریف می‌نماید و بر عمل‌گرایی در عرصه سیاست خارجی تأکید می‌نماید. بدین ترتیب، این نگرش در این دوره زمانی در روسیه تقویت شده است که در صورت مشارکت و ادغام در نظم جهانی و پذیرفتن نظم هژمونیک غربی، روسیه وضعیتی حاشیه‌ای در این نظم پیدا خواهد کرد.

منابع

- اسمیت، ک. (۱۳۹۱). نظریه های روابط بین الملل (ترجمه ح. مشیرزاده و ر. طالبی آرانی). تهران: انتشارات میزان.
- بیلینگتون، ج. (۱۳۸۵). روسیه در جستجوی هویت خویش (ترجمه ایراس). تهران: انتشارات ایراس..
- پریماکوف، ی. (۱۳۹۱). دنیا بدون روسیه (ترجمه ایراس). تهران: انتشارات ایراس.
- دهشیار، ح. (۱۳۹۲). شیوه روسی مذاکره با آمریکا. روزنامه شرق، ص ۱۶، ۱۹۱۳.
- زیفرت، آ. و ناومیکن، و. (۱۳۹۰). سال‌هایی که آسیای مرکزی را تغییر داد (ترجمه م. سنایی و ع.ر. عیاری).
- سنایی، م. و کرمی، ج. (۱۳۸۵). روابط ایران و روسیه (مجموعه مقاله). تهران: انتشارات ایراس.
- لیتل، ر. و اسمیت، م. (۱۳۹۱). دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان. (ترجمه ع. طیب). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۸۵). تحول در نظریه های روابط بین الملل. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- Adayev, E. (1992). Russia: between the North and the South. *Moscow News*, No. 10.
- Adomeit, H. (1995). Russia as a “great power” in world affairs: images and reality, *International affairs*. 71(1), pp. 35–68.
- Arbatov, G. (1993). Russia’s foreign policy alternatives, *International security*. 18(2), pp. 5–43.
- Aron, L. (1998). The Foreign policy doctrine of postcommunist Russia and its domestic context. in Mandelbaum, M. (ed.) (1998). *The new Russian foreign policy*, Council on Foreign Relations. New York. 1998.
- Aron, L. & Jensen, M. (2004). *The Emergence of Russian Foreign Policy*. Washington D. C.: United States Institute of Peace Press.
- Aron, L. (2013). The Putin Doctrine, *Foreign Affairs*, 23(4).
- Azuolas, B. (2012). Russia’s interests Syrian conflict: power, prestige, and profit. *European journal of economic and political studies*. 5(2), pp. 55-77.
- Bazhanov, E. (1999). Russian policy toward China. in *Shearman, P.* (eds.). *Russian foreign policy since 1990*. Boulder, San Francisco, Oxford: Westview Press.
- Berg, E., & Ehin, P. (2013). *Identity and foreign policy: Baltic-Russian relations and European integration*. Ashgate Publishing, Ltd.
- Chafetz, G. (1996–1997). The struggle for a national identity in Post-Soviet Russia, *Political science quarterly*. 111(4), pp. 661–88.
- Clowes, E. (2011). *Russia on the Edge: Imagined Geographies and Post-Soviet Identity*. New York: Cornell University Press.
- Crow, S. (1992). *Russia debates its national interests*. RFE/RL Research Report, No. 28.
- Crow, S. (1992). *Russia's relations with members of the Commonwealth*. RFE/RL Research Report, No. 19.
- Dobriansky, J. (2000). Russian foreign policy: promise or peril?. *The Washington Quarterly*. 23(1), pp. 135–44.

- Drezner, D. (2001). Allies, adversaries, and economic coercion: Russian foreign economic policy since 1991. *Security Studies*, 6(3), pp. 65-111 .
- Dimitri, T. (2013). The mythical alliance, Russia's Syria policy. Carnegie Moscow Center. Available at: <http://carnegie.ru/2013/02/12/mythical-alliance-russia-s-syria-policy/ff14>. (accessed on 2014, July 17).
- Garnett, S. (1997). Russia's illusory ambitions. *Foreign affairs*. 76(2) .pp. 61-76.
- Gordon, H. (2006). The perils of Putin's policies. *The Journal of International Security*, 10.
- Gorodetsky, G. (ed.). (2013). *Russia between East and West: Russian Foreign Policy on the Threshold of the Twenty-First Century*. London: Rutledge.
- Hill, F. (2006). Moscow Discovers Soft Power. *Current History*. 30(2), pp. 341-34.
- Hill, F. (2013). The Real Reason Putin Supports Assad. *Foreign Affairs*. 25. Available at :<http://www.foreignaffairs.com/articles/139079/fiona-hill/the-real-reason-putin-supports-assad>, (accessed on 2013, March 28).
- Hopf, T. and ed. (1999). *Understandings of Russian foreign policy*. Pennsylvania: Pennsylvania State University Press.
- Hopf, T. (2002). *Social construction of international politics: identities & foreign policies, Moscow, 1955 and 1999*. New York: Cornell University Press.
- Hopf, T. (2009). Russia's place in the world an exit option?. Available at: http://www.russiavotes.org/security/security_russia_place.php, (accessed on 2013, Jan 28).
- Hopf, T. (2013). Common Sense Constructivism and Hegemony in World Politics. *International Organization*, 67(2), pp. 317-354.
- Kapstein, E. (eds.) (1999). *Unipolar Politics*. New York: Columbia University Press.
- Kent, J. M. (2013). *From separationism to theocracy: how the domestic relationship between religion and state conditions the salience of religion in foreign policy* (Doctoral dissertation).
- Kozhemiakin, A. (1997). Democratization and foreign policy change: the case of the Russian Federation. *Review of International Studies*, 23(1), pp. 49-74.
- Kozhemiakin, A. (1998). *Expanding the zone of peace? democratization and international security*. Basingstoke: Macmillan Press.
- Legvold, R. (2001). Russia's unformed foreign Policy. *Foreign affairs*, 80(5), pp. 6275-6293.
- Legvold, R. & eds. (2007). *Russian Foreign Policy in the Twenty-First Century and the Shadow of the Past*. New York: Columbia University Press.
- Light, M. (2001). Post-Soviet Russian Foreign policy: the first decade. in Brown, A. (eds.). *Contemporary Russian politics*, Oxford: Oxford University Press.
- Lynch, A. C. (2001). The realism of Russia's foreign policy'. *Europe-Asia Studies*, 53(1), pp. 7-31.
- MacFarlane, N. (2002). *Realism and Russian strategy after the collapse of the USSR*.
- Malcolm, N. Pravda, A., Allison, R. & Light, M. (1996). *Internal factors in Russian foreign policy*. Oxford: Oxford University Press.

- Mandelbaum, M. (1998). *The New Russian Foreign Policy. Council of Foreign Relations*. New York.
- Mankoff, J. (2009). *Russian foreign policy: the return of great power politics*. New York: Rowman Publishers.
- Prizel, I. (1998). *National Identity and Foreign Policy: Nationalism and Leadership in Poland, Russia and Ukraine*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Robinson, N. (2013). Power and policy in Putin's Russia. *Journal of contemporary European studies*. 21(2), 325-326.
- Shearman, P. (1995). *Russian Foreign Policy Since 1990*. Oxford: Westview Press.
- Toft, P. (2004). *The way of the vanquished. work in progress*. Department of Political Science, University of Copenhagen.
- Tsygankov, A. (1997). From international institutionalism to revolutionary expansionism: the foreign policy discourse of contemporary Russia. *Mershon International Studies Review*, 41(2), pp. 247-68.
- Tsygankov, A. P. (2013). *Russia's foreign policy: change and continuity in National Identity*. New York: Rowman & Littlefield Publishers.

